



درآمد

«لحظه‌ای از آموختن فرو نماند، آموختن هر آنچه که زندگی را شایسته زیستن می‌کند. گاه در محضر عالمان دین، زانوی تواضع بر زمین سائید و گاه در پیشرفته‌ترین مراکز علمی جهان، خدا را در دانشی جستجو کرد که دیگرانش مادی می‌پنداشتند. او با حیات کامل و سرشار از تلاش خویش اثبات کرد که باید آئینه دل را رو به قبله‌ای چرخاند که سر منشأ هر چه فیض و برکت و عزت است و سرانجام نیز رایت سرفرازی را بر قامت اراده خویش برافراشت.»

«شهید قندی در قامت یک همسر» در گفت و شنود
شاهد یاران با سیمین نکوفر، همسر شهید

هر روز زندگی با او، بهتر از روز قبل بود...

به عنوان سؤال نخست بفرمائید رشته تحصیلی خود شما چیست؟

من مهندس شیمی گرایش پالایش نفت خوانده‌ام. با توجه به سوابق تحصیلی درخشان شهید قندی، لابد یکی از دلایل انتخاب شما به عنوان همسر، تحصیلات شما بوده است.

(می‌خندد) فکر نمی‌کنم این مسئله چندان تأثیری داشته است، چون دکتر در انسانها دنبال صفاتی بودند که ربط چندانی به رشته تحصیلات نداشت.

مثلاً؟

مثلاً در شهید چمران که دارای مدارج عالی تحصیلی بودند و دکتر از همان وقتی که در آمریکا تحصیل می‌کردند با ایشان آشنایی داشتند و در پایه‌گذاری انجمن‌های اسلامی کانادا و آمریکا با شهیدان چمران همکاری می‌کردند تا جایی که یادم هست پیوسته به صبر و متانت و ایمن و دقت ایشان اشاره می‌کردند.

با توجه به علائق شهید قندی نسبت به شهید چمران، واکنش ایشان در مقابل شهادت شهید چمران چه بود؟ یادم هست که به شدت متأثر شده بودند و با آن که بسیار انسان صبور و خودداری بودند، دائماً می‌گفتند که دلشان برای شهید چمران تنگ شده و احساس می‌کند دنیا بر قلبشان سنگینی می‌کند. هنوز یک هفته از شهادت دکتر چمران نگذشته بود که حادثه ۷ تیر پیش آمد. من هیچ وقت دکتر را آن قدر اندوهگین ندیده بودم.

آیا خاطره‌ای از شهید چمران دارید؟

خاطره شیرینی که به یادم مانده از تولد پسر دوم مصطفی است. هنوز یک ساله هم نشده بود که شهید چمران به منزل ما آمدند و او را در آغوش گرفتند. مصطفی خیلی کوچک بود. دکتر به شوخی گفتند، «به اندازه الکترون است!» هنوز پس از سالها وقتی یاد این نکته می‌افتم، شادمانی همراه با اندوهی دلم را می‌فشارد. دکتر چمران بسیار آرام، مهربان، متواضع و صبور بودند. انسانی به معنی کامل کلمه

جامع الاطراف.

ویژگی‌های اخلاقی شهید قندی از نظر شما کدامند؟ دکتر بسیار متواضع بود. این صفتی است که هر کسی که با ایشان سر و کار داشته است به آن معتقد است. بسیار ساده زیست بود. لباس مرتب، اما بسیار ساده‌ای داشت و حتی گاهی که ما از وضع ظاهرش ایراد می‌گرفتیم، صورانه لبخند می‌زد. بسیار آرام و متین بود و به هیچ وجه دوست نداشت کسی او را با لقب دکتر یا مهندس صدا بزند و می‌گفت همان محمود قندی از همه بهتر است.

با طبیعت چطور؟ انسی داشتند؟

به شدت، هر پدیده پاک و بکری، دکتر را به شدت مجذوب می‌کرد، به همین دلیل بچه‌ها، گلها و طبیعت را بسیار دوست داشتند.

ورزش هم می‌کردند؟

یادم هست هنگامی که من می‌خواستم در دانشگاه واحد درسی بگیرم، می‌گفتند، کمتر بگیر، اما عمیق‌تر بخوان، موقعی که ورقه دانشجویها را تصحیح می‌کردند و می‌دیدند که دقت لازم را به خرج نمی‌دهند، به شدت ناراحت می‌شدند و می‌گفتند چرا اینها وقت و عمر خود را بیپهوده هدر می‌دهند

بله. به کوهنوردی علاقه خاصی داشتند و می‌گفتند از بچگی در ییلاق بالای کرج، گچسر، نساء و کندوان کوهنوردی می‌کردند.

شما را هم می‌پرند؟

بله، ولی نه من و نه هیچ کس دیگری به گرد پایشان هم نمی‌رسیدیم. معمولاً با هم به درکه می‌رفتیم و ایشان به یک چشم بر هم زدن، خودشان را به بالای قله می‌رساندند و آنجا منتظر بقیه می‌ماندند. بسیار ورزشکار و چابک بودند.

ورزشهای دیگر؟

گاهی هم در باشگاه، پیام تنیس بازی می‌کردند.

چند سال با شهید قندی زندگی کردید و چند فرزند دارید؟ من حدود هفت سال با شهید قندی زندگی کردم و چهار فرزند دارم.

چند ساله هستند و چه می‌کنند؟ آیا رشته تحصیلی پدر را ادامه دادند؟

دخترم متولد سال ۵۴ متخصص پوست است. پسر اولم متولد سال ۵۵ است و در انگلستان دوره دکترای الکترونیک را می‌گذراند. پسر دوم (مصطفی) دندانپزشکی می‌خواند و پسر سوم (محمود) فوق لیسانس مخابرات است و قصد دارد در رشته مهندسی پزشکی ادامه تحصیل بدهد. زحمات شما به عنوان همسر و مادری شایسته قابل تقدیر است. معلوم می‌شود شهید قندی بر اساس معیارهای دقیقی شما را انتخاب کرده‌اند. معیار شما برای انتخاب همسر چه بود؟

من و دکتر هیچ کدام بر اساس خواسته‌های مادی زندگی‌مان را شروع نکردیم. من قبل از ازدواج نیتیم این بود که با کسی ازدواج کنم که در کنار او هر روز زندگی‌م پربارتر از روز قبل باشد.

و چنین بود؟

به لطف خدا هر روز بهتر از روز قبل بود. خداوند کسی را نصیب کرد که تا آخر عمر به او مدیونم. او کسی بود که دستورات قرآن را موبه‌مواجرا می‌کرد و در موارد گوناگون از جمله سلوک و رفتار با همسر و خانواده، نمونه بود.

مهم‌ترین اشتراک شما با هم چه بود؟

این که حرف حق را قبول می‌کردیم و به همین دلیل از زندگی



با هم، رضایت داشتیم. دکتر انسانی بسیار متفکر، منطقی و دقیق بودند و اگر حرف منطقی و حقی می‌زدی، به هیچ وجه لجاجت نمی‌کردند.

آیا مسئولیت‌های سنگین اجتماعی، ایشان را بی‌حوصله و عصبی نمی‌کرد؟

به هیچ وجه، دکتر همیشه اعتقاد داشتند یک مسئول بیش از دیگران باید مقید به سلوک و رفتار اسلامی باشند. ایشان می‌گفتند که اگر انسان در محیط کار و در منزل قناعت پیشه کند و صبور باشد، مسائل آسان‌تر و سریع‌تر حل می‌شوند. بارزترین ویژگی شهید قندی از نظر شما کدام است؟
تفکر! دکتر خیلی فکر می‌کردند و این موضوعی بود که از همان ابتدای زندگی توجه مرا بسیار به خود جلب می‌کرد. ایشان از هیچ موضوعی به راحتی نمی‌گذشتند. روی همه مسائل فلسفی، علمی، اسلامی، مملکتی و سیاسی دقت می‌کردند و همیشه به ما می‌گفتند که راحت و آسان چیزی را نپذیرید و در مسائل عمیق شوید. غیر از علوم فنی، در کلاسهای طلبگی هم شرکت کرده بودند و شاید تا چند سال آینده دروس خارج را هم تمام می‌کردند. یکی از بهترین شاگردان استاد شهید مطهری بودند و به فلسفه، بسیار علاقه داشتند. یادم هست هنگامی که من می‌خواستم در دانشگاه واحد درسی بگیرم، می‌گفتند، کمتر بگیر، اما عمیق‌تر بخوان. موقعی که ورقه دانشجویها را تصحیح می‌کردند و می‌دیدند که دقت لازم را به خرج نمی‌دهند، به شدت ناراحت می‌شدند و می‌گفتند چرا اینها وقت و عمر خود را بیهوده هدر می‌دهند. دکتر به دلیل همین اهمیتی که به تفکر می‌دادند، بهترین مشاور برای همه، از جمله من بودند. من در همه مسائل از سیاست و امور فقهی گرفته تا مباحث اجتماعی و تربیتی، ایشان را صاحب‌نظر می‌دانستم و به دقت و صلاحیتشان ایمان داشتم.

به نظر شما چرا شهید قندی و افرادی نظیر ایشان با آن که به دلیل استعداد و توانایی علمی بالا، به سادگی می‌توانستند جذب غرب و به ویژه آمریکا شوند، همچنان هویت خود را حفظ کردند؟

تمام کسانی که از دوران کودکی مبانی و مفاهیم اسلامی را به شیوه دقیق و درستی می‌آموزند، هرگز هویت خود را از

دست نمی‌دهند. شهید قندی در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمدند و بزرگ شدند. گفته که آشیخ مرتضی زاهد از عرفای بزرگ در گوش ایشان اذان گفته‌اند و در دوره کودکی، بارها همراه پدرشان به مجالس مذهبی می‌رفتند و گاهی هم تا دیروقت همراه ایشان می‌ماندند و پای منبر خوابشان می‌برد. بعدها هم در مدرسه علوی و زیر نظر معلمهای ارزنده‌ای درس خواندند. دروس طلبگی را هم که در مدرسه مجتهدی گذراندند. از محضر بزرگانی چون استاد مطهری هم که بهره‌ها بردند و بعدها هم که مانوس و همنشین بزرگوار چون شهید چمران بودند. این همه تلاش و در عین حال فیض خداوندی برای بهره بردن از بهترین‌ها، چنان شخصیت استواری به ایشان داده بود که نه تنها جذابیت‌های غرب که مقام و عنوان هم کمترین تغییری در ایشان ایجاد نکرد و من کوچک‌ترین فرقی بین دوره قبل از وزارت و بعد از آن در ایشان ندیدم. شکل‌گیری صحیح اعتقادات دینی و متخلق شدن به اخلاق اسلامی در دوران کودکی و جوانی، بهترین راه حفظ هویت اصیل است. نحوه برخورد شهید قندی با آرای مخالف چگونه بود؟ او با همه اقشار با ملامت رفتار می‌کرد. یادم هست یکی از اقوام دانی من گرفتار گروهکها و خانه‌های تیمی شده بود و ایشان از دکتر خواستند بروند و با او صحبت کنند. از آنجا که دکتر زیربنای فکری و انحرافات گروهکهای مختلف را عمیقاً می‌دانستند، به هیچ وجه در مواجهه با آنها عصبی نمی‌شدند و می‌توانستند با زبانی منطقی اشتباهاتشان را به آنها بفهمانند. برخی از کسانی که بعدها در سازمان مجاهدین به انحراف کشیده شدند، در دوران دبیرستان جزو شاگردان مذهبی و همکلاس آقای دکتر بودند و ایشان آنها را خوب می‌شناختند و لذا می‌دانستند با چه زبانی متقاعدشان کنند. در موارد دیگر هم دکتر اهل منطق بودند و عصبانی نمی‌شدند. یادم هست جلسات دعای کمیل داشتیم و یکی از خانمها حجاب درستی نداشت. دکتر به جای برخورد تند، به گونه‌ای رفتار کردند که آن خانم حجاب کامل اختیار کردند و بعدها هم همسرشان شهید شد. در محیط کار و دانشگاه هم دکتر همین شیوه را داشتند و کسی را به خاطر اشتباهات کوچکی که می‌کرد، طرد نمی‌کردند و همین رفتارشان باعث می‌شد که افراد معمولاً رفتارهای خود را اصلاح می‌کردند.

آیا شهید قندی بر اساس برنامه‌ریزی مکتوب عمل می‌کردند؟
یادم نمی‌آید که آیا ریز به ریز برنامه‌هایشان را می‌نوشتند یا نه، اما می‌دانم که برای هر روز خود برنامه‌های خاصی را در نظر می‌گرفتند و مقید به انجام آنها بودند.
در این برنامه‌ها، خانواده چه جایگاهی داشت؟
پس از انقلاب، فرصت کم بود و کار زیاد، در نتیجه همه اعضای خانواده ناچار بودند در کنار هم فعالیت کنند و واقعاً فرصت برای تفریح و سفر و اوقات فراغت نبود، اما این همراهی‌ها و همدلی‌ها، حقیقتاً بسیار دلنشین‌تر از هر تفریحی بود.

یعنی سفر نمی‌رفتید؟
اگر هم می‌رفتیم، آقای دکتر قطعاً در آن مأموریتی را انجام می‌دادند، مثلاً یک بار ایام عید همراه خانواده مهندس یحییوی به چابهار رفتیم. اعضای خانواده استراحت کردند،

ولی دکتر به دنبال کار و مأموریت بودند. رابطه شهید قندی با هنر و ادبیات چگونه بود؟ ایشان به طراحی و نقاشی سیاه قلم علاقه داشتند و من بخشی از آثار ایشان را به بنیاد شهید داده‌ام. به فلسفه و تفسیر قرآن علاقه زیاد داشتند و غیر از کتابهای تخصصی، کتابهای فلسفی زیادی در کتابخانه ایشان به جا مانده است. از میان فلاسفه به چه کسانی علاقه داشتند؟ به شهید مطهری که اسفار را در زندانشان خوانده بودند و به علامه جعفری که از قدیم با پدر من آشنایی خانوادگی داشتند.

اهل شعر خواندن بودند؟

بله. ایشان تقریباً اشعار همه شعرا را خوانده بودند و در این زمینه نیز بسیار دقیق و عمیق بودند.

با توجه به تسلط ایشان به زبان انگلیسی، آیا با ادبیات غرب هم آشنا بودند؟

بله. یادم می‌آید یکی از دوستانشان می‌گفتند که در آمریکا که بودیم، ما زبان را برای خواندن دروس علمی و فنی یاد می‌گرفتیم، ولی دکتر زبان را بسیار عمیق و دقیق و در همه زمینه‌ها می‌آموخت.

چگونه از خبر شهادت ایشان باخبر شدید؟

من به تنها جایی که گمان نمی‌بردم اتفاقی برای دکتر پیش بیاید، دفتر حزب بود. آن شب همراه با بچه‌ها از مراسم شب هفت شهید چمران برگشته بودیم. من می‌دانستم یکشنبه‌شبها در دفتر حزب جلسه هست و دکتر دیر می‌آید. غذای دکتر را گرم کردم و جلوی تلویزیون خوابم برد. ناگهان تلفن زنگ زد. گوشی را که برداشتم آقای رجائی سراغ او را از من گرفتند. ایشان به من حرفی نزدند، ولی من از لحنشان فهمیدم که باید اتفاق بدی روی داده باشد، همان موقع هم چند تن دیگر از دوستان، حال دکتر را پرسیدند و من نگران

یادم هست جلسات دعای کمیل داشتیم و یکی از خانمها حجاب درستی نداشت. دکتر به جای برخورد تند، به گونه‌ای رفتار کردند که آن خانم حجاب کامل اختیار کردند و بعدها هم همسرشان شهید شد

شدم. ساعت یازده شد، دیدم نیامد. ما با پدر شوهرم زندگی می‌کردیم. نزد ایشان رفتم و ماجرا را گفتم و از بیمارستانهای مختلف خبر گرفتیم و سرانجام به نخست‌وزیری تلفن زدیم و فهمیدیم که در آنجا انفجاری روی داده است. در آن لحظات چه احساسی داشتید؟
من از قبل خودم را آماده کرده بودم و گفتم، «خدا یا! راضی‌ام به رضای تو. مرا در ایام که در مقابل خون شهدا شرمندانه نباشم.»
و نشدید.

انشاء الله که خداوند شهید عزیز ما را با شهدای کربلا محشور و دعای خیر او را شامل فرزندانش گرداند. من هم سعی خود را کردم تا در پیشگاه خداوند «چه قبول افتد و چه در نظر آید.»